روزنامه شرق



عکس: رئوفه رستمی، شرق

گفت‌وگو با مهدی هاشمی

زورآزمایی با نقش

بهناز شیربانی: شش سال از زمانی که مهدی هاشمی برای دومین‌بار سیمرغ بلورین جشنواره فجر را دریافت کرد می‌گذرد، هرچند بسیاری گمان می‌کردند هاشمی در جشنواره سال گذشته برای درخشش‌اش در فیلم «سیانور» باز هم موردتوجه قرار بگیرد اما این‌طور نشد ولی او یکی از متفاوت‌ترین نقش‌های کارنامه هنری‌اش را در این فیلم ایفا کرد. مهدی هاشمی سال گذشته حضوری فعال در تلویزیون داشت و در سریال‌های تلویزیونی ایفای نقش کرد که یکی از آنها سریال «زعفرانی» بود که در ایام نوروز روی آنتن رفت. هاشمی درباره انتخاب‌های اخیرش و شرایط تلویزیون با ما صحبت کرده است.

بهتر است گفت‌وگو را از تازه‌ترین اثر سینمایی شما آغاز کنیم. «سیانور» یکی از متفاوت‌ترین بازی‌های شما در سینماست و البته نقشی سخت که با مهارت آن را ایفا کردید. با نگاهی جامع‌تر می‌توان سال گذشته را به لحاظ کار حرفه‌ای سال بسیار پرچالشی برای شما توصیف کرد. بازی در مجموعه تلویزیونی«دردسرهای عظیم» و بعد حضور در سینما و ایفای نقش در «سیانور» و در انتهای سال بازگشت مجدد به تلویزیون... .

بله. یک دسته از بازیگران هستند که البته من هم یکی از آنها محسوب می‌شوم، تصمیم می‌گیرند با برخی نقش‌ها زورآزمایی کنند. برخی از نقش‌ها هستند که بازیگر با خودش فکر می‌کند با توجه به تفاوت‌هایی که به لحاظ شخصیت، ظاهر، روحیه، اخلاق و... وجود دارد و از او دور است، چطور آن را بازی کند؟ من هم بازیگری هستم که سعی می‌کنم خیلی دور از نقش بازی نکنم. یعنی تا نقشی را با خودم نزدیک نبینم، این خطر را نمی‌کنم. بازی در فیلم «سیانور» از آن موارد استثنایی بود که برای من سخت بود. اما وقتی سناریو را خواندم، دیدم خوب نوشته شده است. البته در صحبت با کارگردان و تمرین‌های دسته‌جمعی، خواندن متن و تحقیقاتی که روی متن می‌شد، دیدن افراد واقعی که آن سال‌ها زندگی کردند و گفت‌وگو با آنها یا کسانی که شکنجه شده بودند و در نهایت کسانی که وقایع ۵۴ شمسی را لمس کرده‌اند، در من تأثیر داشت و با همین اتفاقات شخصیت شکل گرفت. همچنان که کارگردان سعی می‌کرد فیلم‌نامه را به کمک فیلم‌نامه‌نویس واقعی‌تر کند، ما هم سعی می‌کردیم به حال و هوای فیلم نزدیک شویم تا تمامی اتفاقات برای تماشاچی هم واقعی باشد. تلاش کردم تا مخاطب هم با شناختی که همیشه نسبت به من دارد و طبعا در ذهنش شمایل من چیزی جز یک شکنجه‌گر است، این نقش را لمس کند. مجموعه اینها باعث شد در صحبت‌هایی که انجام شد و در نهایت با دیدن موزه عبرت و مکان‌هایی که شکنجه‌های آن دوران در آن انجام می‌شد و با دیدن عکس‌های شکنجه‌گران و تعریف‌هایی که از رفتار آنها می‌شد، کُدهایی برای ایفای این نقش به من داده شود. نقش شکنجه‌گر صرف، یک مقدار دور از روحیه من است، در نهایت نقشی که من بازی کردم معدل، چکیده و عصاره مواردی بود که به آنها اشاره کردم. جایی در فیلم هست که یک بار انگشت بابک حمیدیان را می‌شکنم و بعد می‌گویم انگشتش را جا بندازید که البته دومی هم شکنجه است، این بخش از فیلم برایم جالب توجه بود چون بابک حمیدیان نقش آدمی را در فیلم بازی می‌کند که با اعتقاد می‌میرد و بازی او در این فیلم بسیار چشمگیر است. در یکی از سکانس‌های فیلم نزدیک به ۱۰ بار به کتف بابک حمیدیان لگد زدم و او با نرمی از زمین بلند و این صحنه چندین‌بار تکرار شد. او پارتنر بسیار خوبی بود. همه اینها جنبه‌هایی از بازیگری فداکارانه است که بابک حمیدیان دارد و البته بازیگران خوب دیگری که در این فیلم با آنها هم‌بازی شدم. مقصودم این است که در یک فیلم همکاران و به تعبیری پارتنرها، نقش مهمی در نتیجه اثر دارند، در نهایت کارگردانی است که این فضا و این ارتباط را به وجود می‌آورد. معتقدم اگر من کمی دیده شدم یا به قول شما «متفاوت» هستم، سهم بیشتر آن مربوط به کارگردان است که لحظه به لحظه حواسش به تمامی بازی‌ها بود و به‌خوبی همه را هدایت می‌کرد. در نهایت اینکه من در آن نقش فقط شکنجه‌گر نیستم که از روی بدبختی کسی را شکنجه کنم، بلکه یک نگاه هم دارم و راجع به آدم‌های اطرافم فکر می‌کنم و نظر دارم. این نگاه نقش را جدی می‌کند.

نکته کلیدی این نقش این است که مخاطب از شخصیت متنفر نمی‌شود و از آنجا که شما همیشه قائل به فیلم‌نامه هستید، تصور می‌کنم تا حد زیادی برداشتتان از نقش، آن را برجسته‌تر می‌کند... .

البته به اضافه نگاه کارگردان. تصور می‌کنم اگر کارگردان دیگری جز بهروز شعیبی این کار را کارگردانی می‌کرد، شاید نتیجه، چیزی که می‌بینیم نمی‌شد. او من را در فضایی قرار داد که همه چیز درست اتفاق بیفتد. به‌هرحال هر دولت و حکومتی از برهم‌زنندگان خوشش نمی‌آید، این دلایل تقریبا کم‌وبیش خودش را در این فیلم نشان می‌دهد. مثلا در فیلم «سیانور» مبارزان دو آمریکایی را می‌کشند و آن زمان مستشاران آمریکا در ارتش و دستگاه‌های دولتی حضور داشتند و می‌توان گفت ایران یکی از ایالت‌های دور آمریکا بود و در این فیلم دو فرد مهم آمریکایی کشته می‌شوند، بنابراین مردی که مأمور می‌شود جلوی این خرابکاران را بگیرد، می‌گوید پس حس میهمان‌نوازی ما چه شد؟ البته بماند که آن زمان تمامی راه‌های گفت‌وگو بسته بود. آقای بازرگان جمله معروفی دارد که می‌گوید من آخرین نفری هستم که می‌خواهم با گفت‌وگو مسائل حل شود، بعد از من دیگر با اسلحه با شما روبه‌رو می‌شوند. به نظر من این دوره یکی از جالب‌توجه‌ترین دوره‌های تاریخ است. در حقیقت این فیلم برای من مثل یک فیلم کارآگاهی بود. من مأمور هستم جنایتکارانی را دستگیر کنم و این برایم جذاب بود. قبل از اینکه فیلم به مقطعی خاص از تاریخ اشاره کند، فکر می‌کردم می‌تواند جدا از ماجراهای سیاسی واقعی، یک فیلم پلیسی باشد.

از سؤال اول و اشاره به نقش متفاوتی که ایفا کردید، قصد داشتم به این سؤال برسم که انتخاب سریال «دردسرهای عظیم» با کیفیتی که از فیلم‌نامه دیدیم از سمت شما کمی عجیب بود. با اینکه تمام تلاشتان را برای بهبود کار انجام دادید، اما کلیت سریال راضی‌کننده نبود و کم نیستند سریال‌ها یا فیلم‌های سینمایی که توانایی بازیگری شما در آنها چشمگیرتر است. امسال بعد از بازی در «سیانور» و تحسین بسیاری از منتقدان از حضور شما در این فیلم، مجددا بازگشتی به تلویزیون با یک سریال مناسبتی به نام «زعفرانی» دارید. با اینکه می‌دانیم تلویزیون چند سالی است که بر کیفیت فیلم‌نامه‌ها تأکید زیادی ندارد. انتخاب‌های شما در این حوزه بر چه اساسی شکل می‌گیرد؟

روز اولی که بازیگری را با تئاتر آغاز کردم کاملا به جنبه هنری کار نگاه می‌کردم. وقتی وارد عرصه وسیع‌تری به اسم سینما و تلویزیون شدم، دیدم سرمایه‌ای پشت کار است و انضباط مالی، زمانی و... اینجا دقیق است. من بازیگرم، نمی‌توانم همه چیز را رد کنم. نمی‌توانم کنار بنشینم و بگویم تا کار مطلوب و صددرصد نباشد، من بازی نمی‌کنم، در این صورت من تمرین بازیگری را از دست می‌دهم و نمی‌توانم خودم را اداره کنم. این یک جنبه است که تمامی همکارانم این را درک می‌کنند و نکته دوم و جدی‌تر این است که زمانی در کاری بازی می‌کنی که می‌دانی اختصاصا برای جشنواره‌هاست و مردم عادی یا متوسط‌تر خیلی حوصله دیدن آن را ندارند، زمانی دیگر فیلمی بازی می‌کنید که عامه مردم و طیف وسیع‌تری این فیلم را می‌بینند؛ بنابراین شما وقتی در این فضا قرار گرفتید باید در آن سطح بازی کنید و نگاهتان در آن سطح باشد. سریال‌های تلویزیون برای عامه مردم ساخته می‌شود. ارتباطات معمول زندگی، عواطف و احساسات، علاقه و جنگ و دعواهایی که در محیط بسته وجود دارد و با طیف وسیع‌تری ارتباط برقرار می‌کند و روی آنها تأثیرات اخلاقی نیکو می‌گذارد، عمده‌ترین اتفاقاتی است که در این سریال‌ها تصویر می‌شود. مثلا سریالی که به‌تازگی بازی کردم، «زعفرانی» یک‌جور مفهوم زیبازیستن و زندگی را لحظه به لحظه لمس‌کردن دارد و تمامی این مفاهیم از زاویه نگاه کارگردان جوان و خوش‌اخلاق ما حامد محمدی به‌خوبی به تصویر کشیده شد. به‌نظرم اگر بتوان با کاری روی مردم تأثیر مثبت گذاشت و با سطح قابل‌قبولی از تکنیک کار را به مردم ارائه داد، کار مهمی انجام شده است.

کیانوش عیاری کارگردانی استثنایی و برای من همیشه قابل‌احترام است. به نظر من او نه‌تنها کارگردان بزرگی است، بلکه اراده او به گونه‌ای است که می‌تواند شهری را جابه‌جا کند. اگر سینمای ما این قدرت را داشت و از کارگردان‌های کاربلدی مثل کیانوش عیاری بهره می‌برد، چه داستان‌هایی که ساخته نمی‌شد؛ فیلم‌هایی که با قدرت کارگردان‌هایی مثل آقای عیاری می‌تواند به تصویر کشیده شود

البته تصور می‌کنم در تمام این سال‌ها بیان مفاهیم اخلاقی خوب در سریال‌های ما کم نبوده اما حقیقتا ساختار نامناسب کار می‌تواند بیان مفاهیم را الکن بگذارد. به‌هرحال همیشه صحبت از رفتارهایی که تأثیرات مثبت روی مخاطب بگذارد اتفاق خوبی است اما تصور می‌کنم کیفیت ساختاری پایین یک مجموعه تلویزیونی از تأثیر خوب این مفاهیم کم می‌کند.

دقیقا به همین دلیل است که مدیران تلویزیون باید از کارگردان‌های بزرگ‌تر دعوت به همکاری کنند. مثلا وقتی از آقای عیاری دعوت می‌شود در نهایت سریالی مثل «روزگار قریب» ساخته می‌شود. یا چند کار خوب که آقای حسن فتحی برای تلویزیون ساخت. با حضور کارگردان‌های بزرگ‌تر و کاربلدتر آثاری ساخته می‌شود که تمام وجوهاتی که شما اشاره کردید را دربرمی‌گیرد. مثلا مجموعه «هزاران چشم» آقای عیاری از جمله کارهایی بود که برای مردم باورکردنی نبود که از تلویزیون چنین کاری پخش می‌شود. به‌هرحال کارگردان خوب، فیلم‌نامه مناسب و تهیه‌کننده و نیت و قصدی که از ابتدا برای ساخت اثر هست که در چه سطحی مجموعه ساخته می‌شود، نکات تعیین‌کننده‌ای است. معمولا کارهایی که سطح کیفی خوبی ندارند هم در مناسبت‌ها اتفاق می‌افتد و به اثر لطمه می‌خورد.

آقای هاشمی، اغلب مردم شما را با ایفای نقش‌های طنزی که با بازی شما ماندگارتر شد به خاطر می‌آورند و البته سریال «زعفرانی» هم تا حدی خصوصیت طنزگونه‌بودن را داراست. نوع طنز سریال «زعفرانی» از نظر شما چگونه است؟

از نظر من این سریال طنز به معنی متداول نیست. آدم‌هایی که در این سریال با آنها روبه‌رو هستید که در رأس آنها شخصیت زعفرانی و اطرافیانش است ماجراهایی را پیش می‌برند که حرف امروز جامعه ما است. به‌هرحال ما آن‌قدر جامعه مدرنی نیستیم که فرزندان ما در سن ۱۸سالگی به‌تنهایی زندگی کنند و چه‌بسا تا سن بالا هم بچه‌ها کماکان کنار خانواده‌هایشان زندگی می‌کنند و سایر خصوصیات ما ایرانی‌ها که در این سریال به آنها اشاره شد و البته درام قصه که هر اثری را جذاب‌تر می‌کند، در این سریال به‌خوبی شکل گرفته است.

شخصیت «زعفرانی» از آن دست نقش‌هایی بود که برای شما جذابیت تجربه‌کردن داشته باشد؟

این شخصیت برای من جذاب بود؛ با تلاشی که کارگردان برای خلق فضاهای کار دارد و کوشش تهیه‌کننده و مجموعه افراد این مجموعه فکر می‌کنم اتفاق خوبی شکل گرفت. انتخاب خوب بازیگران این سریال مثل مهران احمدی یا ستاره اسکندری و سایر بازیگران بسیار با وسواس انجام شد و همه چیز با دقت پیش رفت. البته همیشه به شوخی می‌گویم کارهایی که برای مناسبت ساخته می‌شود، خیلی دیده نمی‌شود، در دید و بازدیدهای نوروز خیلی با دقت سریال‌ها دیده نمی‌شوند و شاید در کنار دید و بازدیدها گوشه چشمی هم به تلویزیون شود، به‌هرحال کارهای مناسبتی مثال این شعر است که «اگر کمی نه به وفق رضا است خرده مگیر...». به‌هرحال خوشحالم که در این سریال با حامد محمدی همکاری کردم. جوان خوش‌ذوق و هنرمندی که عاشقانه کارش را دوست دارد. خوشحالم که در سال ۹۴ با دو کارگردان باشخصیت و جوان، بهروز شعیبی و حامد محمدی همکاری کردم و من با دیدن آنها به نسل جدید امیدوارتر می‌شوم و آرزو می‌کنم در ادامه مسیر کاری‌شان موفق باشند.

خوشحالم که در فیلم «کاناپه» بار دیگر با کیانوش عیاری همکاری می‌کنید و خوشحال‌تر از اینکه آقای عیاری مجددا مشغول به کار شدند. به عنوان آخرین سؤال می‌خواهم آرزویی برای «خانه پدری» که همچنان بسیاری این فیلم را ندیدند داشته باشید... .

کیانوش عیاری کارگردانی استثنایی و برای من همیشه بزرگ و قابل‌احترام است. به نظر من او نه‌تنها کارگردان بزرگی است، بلکه قدرت و اراده او به گونه‌ای است که می‌تواند شهری را جابه‌جا کند. اگر سینمای ما این قدرت را داشت و از کارگردان‌های کاربلدی مثل کیانوش عیاری بهره می‌برد، چه داستان‌هایی که ساخته نمی‌شد. فیلم‌هایی که با قدرت کارگردان‌هایی مثل آقای عیاری می‌تواند به تصویر کشیده شود. کارگردان‌هایی که فقط آنها قدرت ساختن آثار تاریخی بزرگ واقعی را دارند. چندین سناریو از کیانوش عیاری خواندم که همگی شاهکار هستند که خودشان باید آنها را بسازند و امیدوارم بین ساخت آثارش این‌طور فاصله نیفتد و از حضورش در سینمای ایران به نحو احسن استفاده شود. بعد از ناکامی در اکران و برخورد با اکران عمومی «خانه پدری»، امیدوارم این فیلم دست‌کم از طریق شبکه نمایش خانگی ارائه شود تا مردم بتوانند این اثر جذاب و زیبا را ببینند.

دریچه

سیل مهاجرت دیگری در راه است

بیژن میرباقری

سال گذشته، سال بی‌رحمی بود برای سیما و سینماگران، بیشترین ضربه اقتصادی و البته فرهنگی را می‌توان در حوزه فرهنگ دید. سیل مهاجرت‌ها، سبقت رسانه‌ها در عیان‌سازی عکس‌های بازیگران مهاجرت‌کرده، تا اسامی آنها، دستمزد آنها، شرایط زندگی آنها و...؛ بی‌آنکه به علت آن بپردازند، بی‌آنکه از شرایط قبل از مهاجرت آنها گفته شود. هیچ‌کس نگفت سیما یک رسانه نیست بلکه یک خانواده است و آب پاکی را مقام مسئولی ریخت روی دست همه که گفت: «پول نداریم، می‌خواهید بروید، بروید فقط مواظب شبکه‌های معاند باشید...». آن توصیه دلسوزانه آخر جمله، هیچ‌وقت نتوانست دلسوز واقعی برای پیش از مهاجرت‌رفتگان باشد. آن دلسوز نتوانست موافق با اقتصاد مقاومتی بدنه فربه سازمان را لاغر کند و آن دلسوز برای رفتگان و آنها که می‌روند و آنها که می‌مانند، نتوانست سازگاری مناسب را ایجاد کند. متأسفانه او هم چشم به بودجه دولتش دارد و نه خلاقیت رسانه یا مدیرانش، نه امنیت‌بخشی به صاحبان سرمایه داخلی، نه جذب سرمایه داخلی (که این یکی قربانی رانت‌خواری هم شد). بااین‌حال به‌زودی می‌توان تخمین زد که سیل مهاجرت دیگری در راه است؛ نه در بعد نیروی انسانی، بلکه سرمایه، تولید و از همه مهم‌تر توجه مخاطبان سیما؛ و آنجا آغاز تغییرات ماهوی افکار مخاطبان شروع خواهد شد. خطر این اینجاست «تغییر نگرش مخاطبان»، نه آنها که مهاجرت کرده‌اند. آستانه خطر را می‌توان دید و لمس کرد. تغییر نگرش، تغییر سبک زندگی را ایجاد می‌کند و اشتباه آنجا می‌شود که رسانه این تغییرات را نمی‌پذیرد و بر اصول خود (به اقلیت فکری نه به کثرت آن) اصرار می‌کند و در این لحظه اطمینان نیز رخت می‌بندد، اما امید، جوان‌گرایی، تصمیمات بدون ترس و برنامه‌ریزی راه‌حل مهم آینده است.

هویت ایرانی در مستند «شناسنامه»

«شناسنامه» ساخته سیدمحمدرضا هاشمیان که برای اولین‌بار از تلویزیون پخش می‌شود، به بررسی چگونگی ثبت وقایع حیاتی در تاریخ ایران و همچنین نقش «شناسنامه» به عنوان مهم‌ترین سند هویتی هر شخص در جامعه می‌پردازد. به گزارش روابط عمومی شبکه مستند سیما، محمدرضا هاشمیان نویسنده و کارگردان مستند بلند «شناسنامه»، درباره این فیلم گفت: این اثر مستندی تاریخی- پژوهشی است که به بررسی تاریخچه صدور شناسنامه و سجل احوال در ایران می‌پردازد و حاصل پژوهشی دوساله و تلاش گروهی ۳۰نفره است که به چگونگی ثبت وقایع حیاتی در تاریخ ایران و همچنین نقش «شناسنامه» به عنوان مهم‌ترین سند هویتی هر شخص در جامعه می‌پردازد. وی ادامه داد: سبک و سیاق این اثر به مستند قبلی‌ام به نام «سبز، سپید، سرخ» شبیه و نریشن‌محور است؛ منتها با این تفاوت که کیفیت این مستند «اچ‌دی» است و چون به اسناد و مدارک سالم و باکیفیت نیاز داشتیم، تولید این کار طولانی شد. هاشمیان تأکید کرد: بخش‌هایی از فیلم، بازسازی است که در این قسمت ۳۰ بازیگر ما را همراهی کردند و طراحی دکور، لباس و ... کاملا مانند یک فیلم داستانی انجام شده است.«شناسنامه» از مجموعه «سینما حقیقت» که شنبه ۱۴ فروردین ساعت ۲۱ برای اولین‌بار از شبکه مستند سیما روی آنتن رفت، در روز جمعه ۲۰ فروردین ساعت ۱۷ بازپخش می‌شود.

جعبه جادو

تأملی درباره سیما در سالی که گذشت
حال ناخوش سیما

مجید حسینی‌زاد . جامعه‌شناس

سیما در سال گذشته حالش خوش نبود. از استخوان‌بندی ساختاری که جابه‌جایی‌های گروهی، کل ساختار را به فلج نزدیک می‌کرد تا توجه‌نکردن به تجربیات گذشته و تلاش برای درانداختن نظمی نو که به تکرار تجربه مجدد مجربات و درافتادن در سیکل رفت و بازگشت می‌انجامید و این همه باعث سرگشتگی بدنه تولید می‌شود که برای کناررفتن از سر راه اهدافی که نمی‌داند و درک نمی‌کند به خنثی‌سازی رو می‌آوردند یا کنار می‌رفتند یا کنار گذاشته می‌شدند و کار به کسانی سپرده می‌شد که انواع حمایت‌ها یا حداقل حمایت اسپانسرها را داشتند و در عالم هنر و رسانه فارغ‌الذهن یا شعارزده بودند.

معمولا یک رسانه را از منظر ساختار و بافت سازمانی، فرم، محتوا و اهداف تولیدات، میزان مخاطب و تأثیرگذاری مورد مطالعه قرار می‌دهند. در هرکدام از این مقولات نیز زیرساخت‌هایی وجود دارد مثل:

* ساختار سازمانی کارا و چابک یا شاکله‌ای بوروکراتیک، سنگین و دارای روابط تشکیلاتی کُند و مانع‌تراش بر سر راه تولید
* مدیریت آگاه و خلاق در امر تولید و دارای شناخت از ریزه‌کاری‌های ارتباطی، سیاسی و جامعه‌شناختی در سطح جهان و بالاخص سازمان‌های رقیب
* مدیریت آگاه به قدرت و توان رسانه و... نوع و میزان برنامه‌ها و تقسیم پیام در ارتباط با فرم، محتوای هنری و زیباشناسانه مجموعه مدیریتی یکدست و با هدفی واحد و فرهنگی و جامعه‌ساز یا پراکنده با اهدافی متفاوت که برایندی برابر صفر یا منفی دارد و عمده نیروی مدیران در حفظ خود یا حذف دیگری صرف می‌شود.
* توجه به میزان تخصص عوامل، آموزش‌های تداومی و روزآمد مدیران و کارمندان
* توجه به مخاطب و بافت و تعداد آن، انگیزه‌سنجی، نیازسنجی و کشف میزان رضایت مخاطب که عمدتا با معیار رضایت مخاطب از دیدن، شنیدن و خواندن آنچه می‌طلبد حاصل می‌شود.
* تحلیل بازخورد مخاطب برای اطمینان از درستی موارد فوق
* کشف عوامل مخل سیاسی، فنی، ایدئولوژیک و...

تمام این موارد نیز درون یک الگوی ساده و سرراست ارتباطی یعنی مبدأ، مقصد، کانال، پیام، انگیزه و هدف معنایی مستتر در پیام، بازخورد و عوامل مخل (نویز)، تحلیل و بررسی می‌شوند.

در سالیان اخیر شکواییه و انتقاداتی از نزول کیفی برنامه‌های تلویزیونی و ریزش صعودی مخاطب ابراز می‌شود و معمولا با پاسخ‌هایی همچون کمبود بودجه، دست باز رقبای خارجی فارسی‌زبان که روی ایران پوشش دارند و ممیزی‌های ما را ندارند و.... روبه‌رو می‌شویم و کمتر نقدی تحلیلی از وضعیت موجود و کمبودها، نقاط قوت و ضعف و حتی از منظر روان‌شناسی سازمانی به میزان رضایت و تعلق کارکنان به سازمان متبوع خود یا انگیزه‌های فرهنگی مدیران و تصمیم‌گیران این ساحت استراتژیک فرهنگی صورت گرفته است.

نگاهی ساده و نه لزوما تخصصی و عمقی‌نگر به تولیدات چند سال اخیر سیما در تمام فرمت‌های برنامه‌سازی اعم از گفت‌وگومحور، مسابقه، نمایشی و مستند، ضعفی کیفی را نشان می‌دهد که نه‌فقط در مقایسه با استانداردهای تولیدی و برنامه‌سازی در حیطه فنی و محتوایی و زیباشناسی و به‌کارگیری زبان و نشانه‌شناسی تلویزیونی، بلکه در قیاس با تولیدات قبلی سازمان نیز خود را نشان می‌دهد.

این مقال جای اطاله نیست والا می‌شود با به‌کارگیری معیارها و الگوی بسیار ساده‌ای که بیان شد از دلایلی چون کمبود بودجه و دخالت داخلی و خارجی در امر مدیریت رسانه گذر و درون سیما احوالش را رصد کرد. سال گذشته سال برنامه‌های گفت‌وگومحور رادیویی با اجرای ضعیف و کسل‌کننده بود که با فشار بر احساسات مخاطب قصد داشتند ضعف زبان شناختی و نشانه‌شناختی و ارتباطی خود را بپوشانند و مسابقاتی تکراری که به ضرب لودگی مجری سعی در دادن ضرباهنگی مخاطب‌پسند داشتند. مستند چنان نایاب بود که گویی این فرمت خاص تلویزیون به سود مستندهای خارجی کنار رفته است. از تله‌فیلم‌ها صحبتی نشود بهتر است چون این فرمت به دلایل فراوان صرفا به مصورسازی یک داستان بدون هیچ خلاقیت زیباشناسانه و هنری تبدیل شد که ۹۰ دقیقه با بدیهی‌ترین مشکلات فنی و هنری پیش می‌رود تا پیامی اخلاقی بدهد و تمام. سریال‌ها که برنامه‌های نمایشی ویژه تلویزیون هستند، در بخش‌های مختلف از فیلم‌نامه تا کارگردانی و تدوین و... در سطوحی قرار گرفتند که تماما در برابر سریال‌های بخش خصوصی با شکست و انتقاد مخاطب روبه‌رو شدند و جذابیت تحلیل در این قرار دارد که سریال‌ها و تله‌فیلم‌های بخش خصوصی توسط برنامه‌سازان سیما ساخته می‌شوند که این امر خود جای تأملی دیگر و مبسوط دارد که قیودات و سردرگمی‌های مدیریتی و ممیزی که باعث خروج تهیه‌کننده به ساحتی که راحت‌تر کار کند، یکی از این موارد است.

به دلیل ساختار یادداشت‌گونه در این مجال به صحبتی تیتروار بسنده می‌شود و صرفا در یک جمع‌بندی می‌شود گفت سیما حالش خوش نیست چون در تشخیص بیماری خود به برخی عوامل بیرونی تکیه کرده و ضعف درونی خود را که باعث قدرت‌بخشیدن به آن عوامل است به فراموشی سپرده است؛ پهن و جمع‌کردن تشکیلاتی، بی‌توجهی به تخصص و تجربه کارمندان و مدیران، ضعف آموزش روزآمد، مدیریتی گرفتار که نمی‌تواند به تحلیل دقیق حیطه کار خود بنشیند و راه‌های برون‌رفت از بحران را بیابد. باور این مطلب که تلویزیون‌های فارسی‌زبان خارج‌نشین موفق‌اند چون محتوایی را ارائه می‌دهند که ما نمی‌توانیم و از این راه مشروعیت‌بخشیدن به آن دست محتوا و فراموشی این نکته مهم که سیما یک ابزار فرهنگی است و با ممارست در درک فرهنگ مخاطب و تحمیل‌نکردن آنچه من می‌گویم درست است و استفاده صحیح از این ابزار که مخاطب را به این باور می‌رساند که رسانه، زبان اوست و... از این جمله‌اند.